

مُلْحَةُ الْأَعْرَابِ

تأليف:

ابومحمد قاسم بن علي مريزي بصرى

وفات:

سال ۵۱۶ هجرى قمرى

ترجمه و شرح:

سيد مسلم تفت دار

مدرسه اميريه

جزيره قشتم – گياهدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَابُ: الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ:

۳۳. وَإِنْ وَجَدْتَ هَمْزَةً أَوْ تَاءً أَوْ نُونَ جَمْعٍ مُخْبِرٍ أَوْ يَاءً
 ۳۴. قَدْ أَلْحَقْتَ أَوَّلَ كُلِّ فِعْلٍ فَإِنَّهُ الْمُضَارِعُ الْمُسْتَعْلِي
 ۳۵. وَلَيْسَ فِي الْأَفْعَالِ فِعْلٌ يُعْرَبُ سِوَاهُ وَالتَّمَثَالُ فِيهِ: يَضْرِبُ
 ۳۶. وَالْأَحْرَفُ الْأَرْبَعَةُ الْمُتَابِعَةُ مُسَمَّيَاتٌ أَحْرَفَ الْمُضَارِعَةَ
 ۳۷. وَسَمَطَهَا الْحَاوِي لَهَا نَائِثٌ فَاسْمَعُ وَعِ الْقَوْلَ كَمَا وَعَيْتُ

۳۳. و اگر همزه یا تاء یا نون - جمعی که خبر دهنده است - یا یاء را یافتی...

۳۴. که به اول هر فعلی چسبید، پس همانا آن فعل مضارعی است که (به سبب

اعراب‌پذیری، بر فعل ماضی و امر) تفوق و برتری یافته است.

۳۵. و در افعال به غیر از فعل مضارع، فعلی نیست که اعراب کرده شود. و مثال برای

آن: يَضْرِبُ است.

۳۶. و حرف‌های چهارگانه‌ی دنبال هم، حروف مضارعه نامگذاری شده‌اند.

۳۷. و رشته‌ی جمع‌کننده‌ی حروف مضارعه: "نَائِثٌ" است. پس گوش بده و گفته را

حفظ کن همان‌گونه که من حفظ کردم.

شرح:

حروف مضارعه

در اول فعل مضارع، این چهار حرف وجود دارد: یاء، تاء، نون و همزه. این حروف به

حروف مضارعه مشهورند. هرکدام از این چهار حرف اگر بر فعل مضارع داخل شوند معانی

فعل مضارع را تغییر می‌دهند. مانند:

أَفْعَلُ، نَفْعَلُ، يَفْعَلُ، تَفْعَلُ.

برای بهتر حفظ کردن این حروف، ناظم رحمه الله آن‌ها را در کلمه‌ی "نَأَيْتُ" جمع کرد. اما در این کلمات هم می‌توان آن‌ها را جمع کرد: نَأَيْتُ، تَيْنَا، أَتَيْنَ.

تنبیه:

ناظم رحمه الله بیان کرد که اگر چهار حرف: نون، همزه، تاء و یاء در اول بیایند، فعل مضارع‌اند. اما همیشه این‌گونه نیست. زیرا برخی از افعال یافته می‌شوند که این حروف در اول آن‌ها وجود دارد اما فعل ماضی هستند. و گاهی این حروف، اصلی و گاهی زائدند، مانند: نَفَرَ، نَرَجَسَ، أَخَذَ، أَجْلَسَ، تَمَرَّنَ، تَقَاتَلَ، يَسَرَ، يَسَّرَ.

پس نتیجه می‌گیریم که این علامت اغلیبی است و مطرد نیست. اما بهترین علامتی که علما برای شناخت فعل مضارع در نظر گرفته‌اند این است که "لَمْ" را می‌پذیرد. مانند: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

اعراب فعل مضارع

يَفْعَلُ: فعل مضارع، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفْعِهِ الضَّمَّةُ. وَفَاعِلُهُ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ جَوَازًا، تَقْدِيرُهُ هُوَ.

يَفْعَلَانِ: فعل مضارع، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفْعِهِ ثُبُوتُ التَّوْنِ وَالْفِ التَّثْنِيَّةِ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

يَفْعَلُونَ: فعل مضارع، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفْعِهِ ثُبُوتُ التَّوْنِ وَوَاوُ الْجَمَاعَةِ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

تَفْعَلُ: فعل مضارع، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفْعِهِ الضَّمَّةُ. وَفَاعِلُهُ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ جَوَازًا، تَقْدِيرُهُ هِيَ.

تَفْعَلَانِ: فعل مضارع، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفْعِهِ ثُبُوتُ التَّوْنِ وَالْفِ التَّثْنِيَّةِ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

يَفْعَلْنَ: فعل مضارع، مَبْنِيٌّ عَلَى السُّكُونِ لِاتِّصَالِهِ بِنُونِ النَّسْوَةِ. وَنُونُ النَّسْوَةِ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

تَفْعَلُ: فعل مضارع، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفْعِهِ الضَّمَّةُ. وَفَاعِلُهُ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ وَجُوبًا، تَقْدِيرُهُ أَنْتَ.

تَفَعَّلَانِ: فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ ثُبُوتُ التَّوْنِ وَالِيفُ التَّثْنِيَّةُ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

تَفَعَّلُونَ: فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ ثُبُوتُ التَّوْنِ وَوَاوُ الْجَمَاعَةِ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

تَفَعَّلِينَ: فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ ثُبُوتُ التَّوْنِ وَيَاءُ الْمُؤَنَّثَةِ الْمُخَاطَبَةِ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

تَفَعَّلَانِ: فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ ثُبُوتُ التَّوْنِ وَالِيفُ التَّثْنِيَّةُ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

تَفَعَّلَنْ: فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَبْنِيٌّ عَلَى السُّكُونِ لِاتِّصَالِهِ بِتَوْنِ النَّسْوَةِ. وَتَوْنُ النَّسْوَةِ فِي مَحَلِّ رَفْعِ فَاعِلٍ.

أَفْعَلُ: فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ الضَّمَّةُ. وَفَاعِلُهُ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ وَجُوبًا، تَقْدِيرُهُ أَنَا.

نَفَعَلُ: فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ رَفَعِهِ الضَّمَّةُ. وَفَاعِلُهُ ضَمِيرٌ مُسْتَتِرٌ وَجُوبًا، تَقْدِيرُهُ نَحْنُ.

تنبيه:

از اعراب فوق دانسته شد که فعل مضارع فقط در جمع مونث مبنی بر سکون می شود و در بقیه ی صیغه ها معرب و مرفوع است و دو علامت می گیرد: یکی مرفوع به ضمه و دیگر مرفوع به ثبوت نون.

۳۸. وَضَمَّهَا مِنْ أَصْلِهَا الرَّبَاعِي مِثْلُ: يُجِيبُ مِنْ أَجَابِ الدَّاعِي
 ۳۹. وَمَا سِوَاهُ فَهِيَ مِنْهُ تُفْتَحُ وَلَا تُبَلُّ أَخْفَ وَزْنَا أَمْ رَجَحَ
 ۴۰. مِثَالُهُ: يَذْهَبُ زَيْدٌ وَيَجِي وَيَسْتَجِيشُ تَارَةً وَيَلْتَجِي

۳۸. از اصل چهار حرفی مضارع، حروف مضارعه ضمه بده. مانند: "يُجِيبُ" (به معنای: اجابت می کند): از "أَجَابَ الدَّاعِي" (به معنای: دعوت دهنده را اجابت کرد).

۳۹. و به غیر از چهار حرفی، حروف مضارعه از فعل مضارع فتحه داده می شود و اهمیت نده که وزن آن کم تر (از چهار حرف) یا بیش تر باشد.

۴۰. مثال آن: زید می رود و می آید و گاهی ارتشی فراهم می کند و (گاهی به کسی) پناه می برد.

تنبیه:

لا تُبَلُّ: فعل مضارع "تُبَالِي" بر وزن "تُفَاعِلُ" هرگاه لا نهی بر سر آن بیاید مجزوم به حذف حرف عله از آخر آن می شود. "لَا تُبَالِ". اما غیر قیاس از عرب شنیده شده که گفته اند: "لَا تُبَلُّ". پس در نوع خود شاذ است و بر آن قیاس گرفته نمی شود.

شرح:

● اگر ماضی سه حرفی، پنج حرفی و یا شش حرفی بود اول فعل مضارع فتحه داده می شود:

سه حرفی: كَتَبَ يَكْتُبُ جَاءَ يَجِيءُ ذَهَبَ يَذْهَبُ
 پنج حرفی: التَّجَا يَلْتَجِي اِفْتَتَحَ يَفْتَتِحُ اِحْمَرَّ يَحْمَرُّ
 شش حرفی: اسْتَجَاشَ يَسْتَجِيشُ اِعْشَوْشَبَ يَعْشَوْشِبُ اِحْرَنْجَمَ يَحْرَنْجِمُ

● اما اگر ماضی چهار حرفی بود اول فعل مضارع ضمه داده می شود:

چهار حرفی: أَجَابَ يُجِيبُ دَخَرَجَ يُدْخِرُجُ قَطَعَ يُقَطِّعُ

بَابُ: الإِعْرَابُ

٤١. وَإِنْ تُرِدْ أَنْ تَعْرِفَ الإِعْرَابَا لِتَقْتَفِي فِي نُطْقِكَ الصَّوَابَا
 ٤٢. فَإِنَّهُ بِالرَّفْعِ ثُمَّ الْجَرِّ وَالنَّصْبِ وَالْجَزْمِ جَمِيعًا يَجْرِي
 ٤٣. فَالرَّفْعُ وَالنَّصْبُ بِلَا مُمَانِعِ قَدْ دَخَلَا فِي الإِسْمِ وَالْمُضَارِعِ
 ٤٤. وَالْجَرُّ يَسْتَأْتِرُ بِالأَسْمَاءِ وَالْجَزْمُ فِي الفِعْلِ بِلَا امْتِرَاءِ
 ٤٥. فَالرَّفْعُ ضَمُّ آخِرِ الحُرُوفِ وَالنَّصْبُ بِالفَتْحِ بِلَا وَقُوفِ
 ٤٦. وَالْجَرُّ بِالكُسْرَةِ لِلتَّبْيِينِ وَالْجَزْمُ فِي السَّالِمِ بِالتَّسْكِينِ

٤١. اگر می‌خواهی اعراب را بشناسی... تا این که در کلامت راستی و درستی را دنبال

کنی...

٤٢. قطعاً با رفع سپس جر و نصب و جزم با همگی (این‌ها) اعراب رخ می‌دهد.
 ٤٣. پس رفع و نصب بدون ایراد و مشکلی در اسم و فعل مضارع داخل می‌شوند.
 ٤٤. و بدون شک جر به اسماء و جزم به افعال اختصاص دارد.
 ٤٥. پس رفع، ضمه گرفتن آخر حروف است... و نصب، بدون توقف به فتح است.
 ٤٦. و جر به کسره برای واضح و آشکار کردن (معنا) است... و جزم در فعل سالم با سکون است.

شرح:

- ← حروف همه مبنی هستند.
 ← اسم‌ها، اصل معرب‌اند مگر بعضی از آن‌ها که حریری در آخر منظومه به آن‌ها اشاره خواهد کرد. و غیر از این‌ها شش نوع از اسم‌ها مبنی هستند: ضمیر، اسم شرط، اسم استفهام، اسم اشاره، اسم فعل، اسم موصول.
 ← افعال، اصل مبنی‌اند. فعل ماضی و امر تمامی مبنی است. فعل مضارع معرب است مگر:

(١) دو صیغه‌ی جمع مونث: تَفَعَّلْنَ و يَفَعَّلْنَ.

(٢) هرگاه نون توکید به طور مستقیم به فعل مضارع بچسبد مبنی بر فتح می‌شود:

يَفَعَّلْنَ و يَفَعَّلْنَ.

- اسم‌ها مرفوع، منصوب و مجرور می‌شوند اما مجزوم نمی‌شوند.
 ● فعل‌ها مرفوع و منصوب و مجزوم می‌شوند اما مجرور نمی‌شوند.

بَابُ: التَّنْوِينُ:

۴۷. وَنَوِّنِ الْإِسْمَ الْفَرِيدَ الْمُنْصَرِفَ إِذَا انْدَرَجَتْ قَائِلًا وَلَمْ تَقِفْ

۴۷. و اسمِ مفردِ منصرف را تنوین بده هرگاه در حالِ سخن گفتن، وصل کردی و نایستادی.

تنبیه:

در بعضی نسخه‌ها به جای: "انْدَرَجَتْ" کلمه‌ی: "دَرَجَتْ" آمده است.

شرح:

○ اسم مفرد منصرف بدون وقف چنین تلفظ زده می‌شود:

← تنوین مرفوع، نوشته می‌شود: "زَيْدٌ" خوانده می‌شود: "زَيْدُنْ".

← تنوین منصوب، نوشته می‌شود: "زَيْدًا" خوانده می‌شود: "زَيْدَنْ".

← تنوین مجرور، نوشته می‌شود: "زَيْدٍ" خوانده می‌شود: "زَيْدِنْ".

○ تنوین‌هایی که به اسم اختصاص دارد، چهار نوع است:

(۱) **تنوین تمکین:** به اسم‌های معرب منصرف می‌چسبد، مانند: زَيْدٌ، رَجُلٌ.

(۲) **تنوین تنکیر:** به اسم‌های مبنی ملحق می‌شود تا این که دانسته شود کدام معرفه و

کدام نکره است، مانند: مَرَرْتُ بِسَيِّبَوَيْهِ وَسَيِّبَوَيْهِ آخَرَ. در این مثال: "سَيِّبَوَيْهِ" معرفه و "سَيِّبَوَيْهِ" نکره است.

"صَه": از کلامی که اکنون به آن سخن نمودی، خاموش باش و اگر خواسته باشی در موضوع دیگر سخن بگویی. اما "صَه": از هر کلامی ساکت شو و اصلاً سخن نگوئی.

(۳) تنوین عوض:

الف) عوض از حرف می‌آید، مانند: الْجَوَارِي = جَوَارٍ الْهُدَى = هُدًى.

در این دو مثال، یاء و الف حذف شده و عوض این دو، تنوین آورده شده است.

ب) عوض از اسم می‌آید. این تنوین به «كُلُّ» و «بَعْضُ» ملحق می‌شود و در عوض حذف

اسم مضاف می‌آید، مانند: كُلُّ قَائِمٌ، أَي: كُلُّ إِنْسَانٍ قَائِمٌ. بَعْضُ جَالِسٌ، أَي: بَعْضُ إِنْسَانٍ جَالِسٌ.

ج) عوض از جمله می آید. این تنوین به «إِذْ» ملحق می شود و در عوض جمله ای می آید

که بعد از آن حذف شده است، مانند: وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ. یعنی: وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ حِينَ إِذْ

[بَلَّغَتِ الرُّوحُ الْحُلُقُومَ].

(۴) تنوین مقابله: به جمع مؤنث سالم ملحق می شود و در مقابل نون جمع مذکر سالم

آمده است، مانند: مُؤْمِنَاتٍ.

۴۸. وَقَفَ عَلَى الْمُنْصُوبِ مِنْهُ بِالْأَلْفِ كَمِثْلِ مَا تَكْتُبُهُ لَا يَخْتَلِفُ

۴۹. تَقُولُ: عَمْرُو قَدْ أَضَافَ زَيْدًا وَخَالِدٌ صَادَ الْغَدَاةَ صَيْدًا

۴۸. و بر منصوب از آن به الف وقف کن همان گونه که آن را می نویسی اختلاف پیدا نمی کند.

۴۹. می گویی: "عَمْرُو قَدْ أَضَافَ زَيْدًا" (معنای آن: عمرو، زید را میهمانی کرد) و "خَالِدٌ صَادَ الْغَدَاةَ صَيْدًا" (معنای آن: خالد صبحگاهان شکار کرد).

شرح:

○ وقف بر اسم مفردٍ منصرف این گونه است:

← تنوین مرفوع: "زَيْدٌ" وقف چنین می شود: "زَيْدٌ".

← تنوین مجرور: "زَيْدٍ" وقف چنین می شود: "زَيْدٍ".

← تنوین منصوب: "زَيْدًا" با وقف کردن بر روی آن، تنوین به الف تبدیل می شود: "زَيْدًا". همان گونه که حریری اشاره کرد نوشتن و خواندن به یک شکل، با الف می شود.

۵۰. وَتُسْقِطُ التَّنْوِينَ إِنْ أَضْفَتْهُ أَوْ إِنْ تَكُنْ بِاللَّامِ قَدْ عَرَفْتَهُ
 ۵۱. مِثَالُهُ: جَاءَ غُلَامٌ الْوَالِي وَأَقْبَلَ الْغُلَامُ كَالْغَزَالِ

۵۰. و هرگاه اسم مفرد منصرف را مضاف کردی یا با الف و لام آن را معرفه کردی؛ تنوین را می‌اندازی.

۵۱. مثال آن: "جَاءَ غُلَامٌ الْوَالِي" (معنای آن: برده‌ی حاکم آمد) و "أَقْبَلَ الْغُلَامُ كَالْغَزَالِ" (معنای آن: پسر بچه همانند آهو آمد).

شرح:

○ تنوین در پنج جا ساقط می‌شود:

- (۱) اسم معرفه به الف و لام: الرَّجُلُ، الرَّجُلُ، الرَّجُلِ.
- (۲) در مضاف: غُلَامٌ زَيْدٍ، غُلَامَ زَيْدٍ، غُلَامِ زَيْدٍ.
- (۳) اسم لاینصرف: إِبْرَاهِيمُ، إِبْرَاهِيمَ.
- (۴) هنگام وقف: زَيْدٌ، رَجُلٌ، إِبْرَاهِيمٌ.
- (۵) هرگاه اسم مفرد، علم یا کنیه و یا لقب باشد و موصوف به ابنی باشد که آن ابن، مضاف به علم یا کنیه و یا لقب باشد، مانند:

← جَاءَ زَيْدٌ بَنُ بَكْرٍ، جَاءَ زَيْدٌ بَنُ أَبِي مُحَمَّدٍ، جَاءَ عَلِيُّ بَنُ زَيْنِ الْعَابِدِينَ.
 ← جَاءَ أَبُو مُحَمَّدٍ بَنُ زَيْدٍ، جَاءَ أَبُو مُحَمَّدٍ بَنُ زَيْنِ الْعَابِدِينَ، جَاءَ أَبُو مُحَمَّدٍ بَنُ أَبِي عَبْدِ
 اللَّهِ.

← جَاءَ بَطَّةٌ بَنُ تَابَّطِ شَرًّا، جَاءَ بَطَّةٌ بَنُ أَبِي يُسْرٍ، جَاءَ بَطَّةٌ بَنُ زَيْدٍ.

✘ اما اگر اسم را به «ابن» وصف کردی که مضاف به چیزی است که الف و لام گرفته، در این صورت تنوین می‌گیرد، مانند:

جَاءَ مُحَمَّدٌ ابْنُ الْأَمِيرِ.

✘ همچنین اگر اسم به «ابن» وصف نشود بلکه «ابن»، خبر برای آن باشد باز هم تنوین می‌گیرد، مانند:

ظَنَّتُ زَيْدًا ابْنَ عَمْرٍو.